

ماجرای قتل میرزا آقا خان کرمانی شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک

کسانی که با تاریخ اجتماعی و سیاسی صد ساله اخیر کشور ما آشنائی دارند، میرزا آقاخان کرمانی، نویسنده و منتقد اجتماعی ایران را بخوبی می‌شناسند. میرزا آقا خان، جان برسر ایران دوستی گذاشت. این نکته از «سرگذشت آوارگی» و مرگ دردناک او به خوبی پیدا است.

ماجرای قتل میرزا آقا خان و همراهان او در تاریخ ۶ صفر ۱۳۱۴ قمری برابر ۲۸ سرطان (تیرماه) ۱۲۷۵ خورشیدی در شهر تبریز اتفاق افتاد. اینک با اینکه هفتاد و پنج سال از واقعه شهادت این شهید راه عقیده می‌گذرد، هنوز بعضی از کتاب‌های او به چاپ نرسیده است، که او از نظر اندیشه در جامعه ما چنانکه هست شناخته شود. از دو کتاب مهم اوست مکتوب و صد خطابه تنها از هر کدام مقدار کمی به چاپ رسیده که آن هم در دسترس همگان نیست. (۱) تا سالها پس از ماجرای قتل میرزا آقا خان کسی را یارای آن نبود که مطلبی درباره میرزا آقا خان و اندیشه و آثار او بنویسد و اگر هم مطلبی نوشته می‌شد (چون این مطلبی که در زیر خواهیم آورد) در گوشه فراموشی خاک می‌خورد و از همین روی تا سی سال پس از شهادتش مطلب مهمی در شناخت او نوشته نشد و تنها مطلبی که در باره او در دست بود نوشته همشهری و شاکرد او ناظم الاسلام کرمانی، در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان بود و نیز مطلبی در کتابهایی که در باره انقلاب مشروطه ایران نوشته می‌شد. آنهم هر کجا مسئله قتل ناصرالدین شاه بمیان می‌آمد. اما کم کم سی سال پس از مرگ او در خارج و در ایران به این فکر افتادند که بدانند این نویسنده که بعضی از کتابهای او بخصوص دو کتاب مهمش سه مکتوب و صد خطابه این همه شهرت پنهانی دارد کیست و چه میگوید. میرزا محمد خان بهادر مقدمه‌ای در باره میرزا آقا خان و همراهان او بر کتاب هفتاد و دو ملت نوشت که جز و انتشارات ایرانشهر در برلن به طبع رسید. (۲) پس از نشر رساله هفتاد و دو ملت، نخستین رساله تحلیلی در شناخت میرزا آقا خان و آثار او بقلم ر. پدیدار در تهران نوشته شد که در مجله فرهنگ (۳) (نشریه ارگان جمعیت فرهنگیان رشت) در رشت به طبع رسید. (البته بصورت ضمیمه) زیرعنوان

۱ - آقای دکتر آدمیت از قول استاد مینوی می‌نویسد: «در روزنامه جبل‌المتین چاپ کلکته هجده خطابه (از کتاب صد خطابه) انتشار یافت، سپس دنباله آن قطع گردید و ضمناً نویسنده صد خطابه را مورد ملامت و حمله سخت قرار دادند» اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ذیل ص ۴۵ - و از کتاب سه مکتوب هم قسمتی را آقای محیط طباطبائی در مجله محیط دوره جدید (۱۳۲۶ شمسی) از شماره ۹ به بعد به چاپ رسانید.

۲ - هفتاد و دو ملت نگارش میرزا آقا خان کرمانی، چاپ برلن در چاپخانه ایرانشهر ۱۲۳ صفحه چاپ ۱۳۰۴ شمسی.

۳ - مجله فرهنگ، از اول برج جدی (دیماه) ۱۲۹۸ - تا مهر ماه ۱۳۰۷ شمسی چهار دوره در رشت انتشار یافت و از مجلات خوبی است که تا به حال در شهرستانهای ایران به چاپ رسیده است.

« سی سال پس از رجل اجتماعی بزرگ ایران ، مرحوم میرزا آقا خان کرمانی . » که می توان گفت انتشار این رساله هفتاد صفحه ای نخستین قدمی بود که در راه شناسائی میرزا آقا خان و اندیشه و آثار او در ایران برداشته شد .

از آن پس مقالات و نوشته های دیگری در مجلات و روزنامه ها و مقدمه ای بر کتاب هشت بهشت او نوشته شده که بیشتر در اطراف شرح احوال و زندگی میرزا آقا خان دور می زد ، نه در محور شناسائی اندیشه و آثار او .

پس از انتشار رساله « ر. پدیدار » کتاب جدی و جامعی که در باره میرزا آقا خان و اندیشه و آثار او به چاپ رسیده ، « اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی » (۱) تألیف دکتر فریدون آدمیت است که در این کتاب در هر زمینه روی اندیشه و آثار و شناخت میرزا آقا خان تلاش همه جانبه ای شده است . بدنیال این مطلب نوشته ای در ماجرای محاکمه و قتل میرزا آقا خان و همراهان وی در دست است که اینک به معرفی و چاپ آن اقدام میگردد .

نوشته زیر مقدمه ای است بر کتاب صدخطابه میرزا آقا خان که در ۱۵ شهریور الحجه ۱۳۳۲ هجری ، هجده سال پس از تمل میرزا آقا خان نوشته شده است . نسخه صد خطابه که این نوشته از آن نقل میشود نسخه ای است خطی ، با خط نستعلیق بسیار عالی ، در ۳۹۵ صفحه با عنوانهای شگرفی . نویسنده مقدمه که خود نیز کاتب کتاب می باشد در آخر مقدمه و در پایان نسخه ، خود را « مهدی » نامیده و در آخر کتاب می نویسد ، « تمام شد این نسخه در شب پانزدهم شهر ذی الحجه ۱۳۳۲ (ه. ق) - این نسخه چهارم است که این بنده نوشته ام و این نسخه از سایرین تمامتر و با وجود این سی و نه خطابه بیش نیست و هر چه تفصیل و جستجو نمودم باقی این خطابه ها ، موافق شرحی که در صدر این نسخه یادداشت شد هنوز در دست نیست . نویسنده مقدمه قسمتی از این نوشته را با اندکی تفاوت از مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان ، تألیف ناظم الاسلام کرمانی گرفته است . (۲) و نیز همین قسمت هم در شرح احوال میرزا حسین خان دانش آمده است . (۳) نویسنده در پایان مقدمه کوتاهی که بر نوشته خود دارد می نویسد ، « از برای بدست آوردن همین مختصر هم چند فقره از نوشتهجات را بزحمت فراهم آورده و در صحت آن اهتمام نمود تا تاریخ زندگانی و شهادت آن مرحوم بقلم آید . » (۴) میرزا حسین خان دانش در نوشته خود از حاجی میرزا مهدی خان تبریزی نگارنده روزنامه اختر (چاپ اسلامبول) یاد کرده می نویسد ، « حاجی میرزا مهدی مرحوم انشاء که روزنامه هفتگی اختر به عهده کفایت او بود مردی بود چیز نویس و صاحب ذوق نفیس ، نثر فارسی ساده را خوب می نوشت ، و به نظم شعر فارسی نیز قادر بود و از ادبها نیز اطلاعی کافی داشت . » (۵) و نیز آقای دکتر آدمیت در معرفی نسخه « حکمت نظری » تألیف میرزا آقا خان از « حاجی میرزا مهدی امین نام می برد . » (۶) که می توان گمان برد که این نسخه صد خطابه و مقدمه اش از یکی از دو مهدی نام باشد . بهر حال نویسنده این مقدمه برای من ناشناس است و چون نوشته ای است که نکات تازه ای از ماجرای قتل میرزا آقا خان و همراهان او را ، در بر دارد در زیر از نظر می گذرد .

-
- ۱ - اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی ، تألیف دکتر فریدون آدمیت چاپ ۱۳۴۶ در ۲۹۲ صفحه از انتشارات کتابخانه طهوری تهران . ۲ - مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان چاپ اول بسال ۱۳۲۸ هجری قمری چاپ سنگی ۳ - ایوان مدائن شماره ۱۵ ایران شهر چاپ برلن ص ۲۶/۲۵ ۴ - صدخطابه نسخه خطی ص ۱۶ ۵ - ایوان مدائن چاپ برلن ص ۲۵ - ۲۶ ۶ - اندیشه های میرزا آقا خان ذیل ص ۵۰

هوالله تعالی

مقدمه لازم دانستم که شاید بتوانم شرح زندگانی مرحوم میرزا آقاخان مؤلف این خطابات را مفصلاً به دست آورده و در دیباچه این کتاب برای مزید بصیرت خوانندگان بنویسم . ولی متأسفانه در ایام زندگانی آن مرحوم اصلاً مورخین ایران گویا عادتشان سر این چاری نشده بود کسه از این قبیل مردمان یسار آوری نموده شرح خدمات آنها را آورده باشند و یا محتمل است که از ترس جور سلاطین جرأت اینکه اسمی از آنها بر زبان ، بقلم آرند نداشته و بدین جهت ایران را ذمه دار و نام آنان را مجوز و نابود ساخته‌اند . اما اینکه از معاصرین آن مرحوم هم غیر ممکن بود که نقل خبری بشود به علت آنکه برخی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و بعضی در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و باقی دیگر در عهد محمدعلی میرزا هریک که بدست آمدند شهید عقیده خویش گردیدند . فقط از احوالات آن مرحوم این مختصری است که بدست آورده و ذیلاً عرض می‌رساند .

شرح حال میرزا آقا خان

اسم اصلی آن مرحوم میرزا عبدالحسین خان ، معروف به میرزا آقا خان ، و پدرش آقا میرزا عبدالرحیم بردسیرست و بردسیر یکی از بلوکات کرمان است . مادرش صبیۀ جناب حاجی آقا محمد کاظم اصفهانی الملقب به سعادت علی شاه است . تولدش در سنه ۱۲۷۰ هجری واقع شد . ابتدای تحصیل در کسرمان مشغول و تا سن هیجده سالگی در علموی که بلسان عربیت تألیف شده و معمول به زمان بوده از تاریخ علوم دینیّه از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و منطق و حکمت و طبیعیات و ریاضی و طب و تشریح خود را فارغ و مستغنی ساخت سپس شروع به تعلیم زبان فرانسه و انگلیسی نمود و در اندک مدتی آنها را نیز آموخت . در اوقاتی که ناصرالدوله سلطان عبدالحمید میرزا والی کرمان بود آن مرحوم را در سلك مستوفیان و رجال درباری خود منسلک نمود و چندین مرتبه مأموریت های عمده به او تفویض نمود . مشارالیه به خوبی از عهده انجام آنها برآمده ولی از آنجائیکه ضمیر پاک آن مرحوم با خوی و عادت درباریان تباین کلی داشت سخنان او بسمع ناصرالدوله گران می آمد . رفته رفته بین آنها دشمنی آغاز شد . موافق اصول عصر استبداد که هر که با حاکمی ضدیت می نمود باید خویش هدر ، مالش به غارت رود ناصرالدوله حکم به ضبط اموال او نمود و در صدر کشتنش نیز برآمد . مرحوم میرزا آقا خان بناچار از کرمان گریخته و در سنه ۱۳۰۲ بود که به اصفهان وارد شد . چندی هم در مصاحبت شاهزاده ظل السلطان بسر برد . حرکات غیر مطبوع شاهزاده مزبور نیز پسند خاطرش نیفتاد . از اصفهان هم هجرت نموده به طهران آمد . پس از چندی با مرحوم شیخ احمد روحی عهد دوستی بسته و با بعضی از رجال و درباریان ناصرالدین شاه آمد و رفتی پیدا کردند و در روشی که ناصرالدین شاه برای خود در ایران اخذ کرده بود بنای تنقید و بدگویی را گذاردند . معاویبی که از طرز رفتار اولیای دولت نسبت به داخله و خارجه واقع می شد به پاره از درباریان می فهمانیده و بر آنها عیب جوئی می نمودند . کم کم صحبت های آنها بگوش امین السلطان رسید و در صدد دستگیری آنها برآمد . محرمانه از طهران حرکت کرده و به خیال مسافرت اروپا به رشت وارد گردیدند . (۱) مؤیدالدوله در آن زمان والی رشت بود چندی از ایشان پذیرائی

۱ - آقای دکتر آدمیت می نویسد ، « اغلب نوشته‌اند از تهران عازم اسلامبول گردید . این روایت درست نیست . . . نخست به مشهد رفت . . . سپس از مشهد روانه رشت شد ، و از راه تبریز و بادکوبه رهسپار اسلامبول گردید . » اندیشه‌های میرزا آقا خان ، ص ۶

کرده چون فهمید که در دربار ناصرالدین شاه حضرات متهم بفساد و از طهران فراراً به رشت آمده‌اند از اذیت خود اندیشیده و عذر آنها را خواست. حضرات از رشت نیز حرکت کرده و بطرف اسلامبول رفتند. در ورود به اسلامبول حاج میرزا حسن خان خبیرالملک که قبلاً جنرال قونسولگری از طرف دولت ایران در اسلامبول بود و آن زمان از شغل خود استعفا داده بود ثالث ثلاثه آنها گردید. مدتی در اسلامبول متوقف و به امر معلمی اشتغال داشتند و چون دارای چند زبان بودند از حیث امر معاش خود را منظم می‌نمودند. در این بین جناب حاجی سید جمال افغانی وارد اسلامبول گردید به این قسم که سید وقتی که به ایران وارد شد و ابتدا ناصرالدین شاه به خوبی از او پذیرائی نمود مردم تهران بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و در بسیاری از امور سلطنتی او را واسطه قرار دادند و ناصرالدین شاه در اغلب امور دولتی و مملکتی از رأی او استفاده می‌نمود پس از آن بعضی از رجال در باری خاصه امین‌السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت را گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند تا بالاخره مزاج شاه را از سید متغیر نمودند و سید از تهران به حضرت عبدالعظیم حرکت کرد. باز مردم بنای رفت و آمد را با او گذاردند و سید هم پاره‌ای سخنان که مناسب بارفتار شاه نبود در مجلس خود عنوان می‌کرد. مجدداً امین‌السلطان بنای وسوسه را نزد شاه گذارد و تا بالاخره شاه را وادار کرد که پانصد نفر سوار به حضرت عبدالعظیم برای تبعید سید فرستاد و سید را با حالتی فبیح از صحن مطهر بیرون کشیده در صورتی که کسالتی هم داشت تحت الحفظ از ایران بمملکت عثمانی انتقالش دادند و مشارالیه پس از صحت به لندن رفت. انگلیسیان نظر بسابقه معرفتی که در حق او داشتند بخوبی مقدم او را پذیرفته و در کلیه مجامع سیاسی دعوتش می‌نمودند. در همان احوال رستم پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید آورد که سید را به اسلامبول دعوت نموده بود. سید اول دعوت سلطان را اجابت ننمود مجدداً چون در این باب تأکید از حد گذشت بشرایطی از لندن حرکت کرده در سنه ۱۳۰۹ وارد اسلامبول گردید توجهات سلطانی و تکریمات علماء و رجال دیپلوماسی مدت چهار سال در آنجا اقامتش داد در این مدت با نهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود در آنجا مرحوم میرزا آقا خان وحاجی میرزا حسن خان و شیخ احمد بشرف صحبت سید مشرف شدند. چون سید خیالات عالی پسرش زده بود کم‌به‌خیال این افتادند که انجمنی موسوم به انجمن اتحاد اسلامی تشکیل دهند و منافع این انجمن را با سلطان عبدالحمید در میان گذارند که عنقریب تمام دول اسلامی را متحد کرده و همه را بطرف خلافت جلب کرده و سلطان را خلیفه و امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار دهند و برای شروع به این کار باب مکاتبه را باز نموده به تمام علماء شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران بنای ارسال مراسلات را گذاردند و فواید این اتحاد را از روی ادله واضحه خاطر نشان نمودند و مدلل می‌داشتند که ملل اسلامی هر گاه با هم متحد گردند چگونه فواید و نتایج آن عاید عموم مسلمانان عالم خواهد گردید. و بیشتر این مکاتبات به خط مرحوم میرزا آقا خان نوشته می‌شد و چون پاره مکاتیب و مراسلات هم به ایران نوشته و نزد بعضی فرستاده می‌شد و چند فقره از آنها که تصریح بر شناعت و قباحت رفتار دولتیان داشت بدست درباریان افتاد، درباریان را عموماً و امین‌السلطان را خصوصاً بی‌نهایت بوحشت انداخت. لذا جداً درصدد برآمدند که بهر قسمی که پیشرفت نماید حضرات را از این اقدامات جلوگیری نمایند. این بود که همه از تهران به اسلامبول در باب برهم زدن آن انجمن و گرفتاری اعضاء آن به وسیله سفیر کبیر ایران تلگراف می‌شد.

اتفاقاً اقدامات امین‌السلطان بی‌نتیجه نماند چه مقارن این حال شورش آرامنه در بغداد روی داد و نماینده ایران موقع را مناسب دیده به همراهی چند نفر از نزدیکان سلطان خیالات اوراد

باره سید و حضرات مشوب نمود سلطان هم بقدری سوء ظن در باره اشخاص داشت که حتی از محارم خود هم اجتناب می نمود این بود که روز به روز از شئونات سید در نزد سلطان کاسته و پلیسهای مخفی بسوی گماشته شد و از اشخاصی که با سید محرمیت داشتند جلوگیری و بلکه حکم به طرد و تبعیدشان صادر شد. یکی از درباریان در پیش سلطان از میرزا آقا خان و میرزا حسن خان و شیخ احمد خیلی بدگویی کرد و بطوری خاطر سلطان را مشوش نمود که سلطان حکم بتبعید آنها نمود حضرات را از اسلامبول حرکت داده و آوردند بطرابزون که از آنجا به ایران بیاورند. این اتفاق در سنه ۱۳۱۲ (۵ ق) روی داد. میرزا آقا خان منظومه موسوم به نامه باستان (۱) را در محبس طرابزون نوشت چنانچه خود در خاتمه آن منظومه چنین میفرماید:

ز تاریخ هجرت پس از یک هزار	چو بر سید و سیزده شد شمار
ز شعبان گذشته همی روز ده	مطابق به آغاز اسپند مه
که پایان شد این نام بردار گنج	بیکبار بر دم در اینجا برنج
سپاسم ز یزدان پیروزگر	که این نامه نامی آمد بس
غرض بود تاریخ نی شاعری	که طبع من از شعر باشد بری
بوژه که بودم به بنده اندرون	چه لطف آید از طبع بندی برون

از جمله کسانی که با سید در اسلامبول شرکت در اجتماعات داشتند یکی میرزا رضای کرمانی و دیگری شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی بود چون علی الظاهر این دو نفر را چندین اهمیتی بوجودشان داده نمی شد این بود که فقط به تبعید آنها از اسلامبول قناعت نمودند و در موقعیکه حضرات در طرابزون محبوس بودند این دو نفر به طرابزون آمده و از حضرات ملاقات نموده سپس از راه باطوم از یکدیگر جدا گردیده میرزا رضا بطرف تهران و شیخ ابوالقاسم بطرف کرمان حرکت نمودند و حضرات تا موقع کشته شدن ناصرالدین شاه بدست میرزا رضا توقف شان در طرابزون بطول انجامید ولی پس از حدوث این واقعه امین السلطان جلب حضرات را به ایران از باب عالی جداً تقاضا کرد این بود که حضرات را تحت الحفظ به ایران روانه نمودند از طرف ایران هم رستم خان سرتیب سواره از تبریز با عده از سواران ابوابجمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال و در اواجیق چالداران در عشر دوم محرم ۱۳۱۴ مأمورین عثمانی حضرات را تحویل رستم خان نمودند. رستم خان تا دومی تبریز در مرند آنها را وارد نمود. محمد علی میرزا محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم آید اسکندر خان فتح السلطان را که کشیکچی باشی خودش بود با جمعی سوار به مرند فرستاد که در معیت رستم خان با هم باشند. بالجمله با این تفصیل حضرات را شبانه وارد تبریز و در خانه شخصی محمد علی میرزا که در محله ششکلان بود در زیرزمینی آنها را حبس و زنجیر نمودند. از میرزا صالح خان که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند خاصه شیخ احمد که قرآن را با صوت بلند در غایت

۱ - در یکی از روزهای زمستان ۱۳۴۷ در کتابخانه مجلس سنا در حضور دوست فاضل گرامی آقای دکتر شفیعی کدکنی بودم شخصی تعداد نسخه خطی برای فروش به کتابخانه سنا آورده بود. در میان آنها نسخه ای بود از نامه باستان میرزا آقا خان به خط خود او که فهرست کتابها و تألیفات میرزا آقا خان به خط دست او در آخر کتاب آمده بود و اگر اشتباه نکنم میرزا آقا خان آن نسخه را به امین السلطان (اتابک) یا به میرزا علی خان امین الدوله اهدا کرده بود. از آقای شفیعی خواستم که فهرستی از آثار و تألیفات میرزا آقا خان که به خط دست خود او بود بردارم. آقای شفیعی گفت، چون کتاب امانت است و معلوم نیست که آیا کتابخانه سنا آن را خواهد خرید یا نه صلاح نیست که مشخصات و فهرست برداری شود. دیگر نمیدانم آن نسخه را کتابخانه مجلس سنا خریداری کرد یا نه؟

نیکوئی تلاوت می نمود و خلوتیان محمد علی میرزا را وقت تلاوت قرآن شیخ احمد حظی روی میداد. مقارن این حال میرزا علی خان امین الدوله مأمور پیشکاری آذربایجان شد. امین السلطان به ملاحظه اینکه مبادا آنها را از کشتن نجات دهد حسینقلی خان عموزاده امیربهادر را با حکم قتل آنان مجلا به تبریز روانه نمود. در اوقاتی که حضرات در حبس محمدعلی میرزا بودند چند مرتبه آنها را استنطاق نمودند در یک مجلس که خود میرزا صالح خان هم جزو مستنطقین بوده حکایت می نماید که یک روز وقت غروب میدانم برای چه کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاقی نشسته و کتابی را می خواند بمن اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسن خان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطر خوانده بعد گفت شما اینها را ندیده اید جان من امشب به محبس رفته آنها را استنطاق کنید. گفتم به این شرط میروم که یک نفر هم با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می کنیم بشنوید.

قبول کرد. محمد علی میرزا و بنده و اسکندر خان فتح السلطان و میرزا قهرمان خان نیر السلطان رفتیم محبس. خودش پشت در ایستاده ماسه فروارد محبس شدیم دیدم این بیچاره ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می کنند. فتح السلطان و میرزا قهرمان با حضرات بنای صحبت را گذاشتند. بعد از ربع ساعت گفتم من هم می خواهم با شما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرما فرما هستید گفتم نمی بینید که لهجه من ترکی و یکی از نوکرهای ولیعهدم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات جنس مرا شناختند و صحبت از آقا سید جمال افغانی انداختم که در کجا با او آشنا شدید گفتند در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ما هم از اعضای مجلس در آنجا آشنا شدیم. من صحبت را کشیدم بفواید اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل می شود در این خصوص صحبت کردم حضرات مرا خوب شناختند دیدم این بیچاره ها دور نیست بعضی صحبت ها کنند که مضر به حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده می خواستم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ احمد گفت: بسکه نوشتند دادند دستش قبول نکرد کشتند. من بلند شدم. شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمائیم بیچاره ها نمی دانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من از این جهت طفره میزنم. گفتم چون روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبی است نمی توانم زیادتر از این بنشینم. گفتند: از ولیعهد خواهش می کنیم که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمائیم. گفتم: چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم. همین که بلند شدم شیخ احمد گفت: میدانی این چه زنجیری است که به گردن ما نهاده اند. اگر می دانستند این زنجیر را از طلا درست کرده روزی یک مرتبه به زیارت آن می آمدند من هم واقعاً خون بسرم زده بود و از حال طبیعی خارج شده بودم. گفتم من میدانم اگر بعضی ها هم بدانند. همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم به کلی محمد علی میرزا را از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود بعد از اینکه از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت: که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود. گفتم بلی در استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل مستطلق را از خود دانسته در استنطاق دوم و سوم هر چه در دل خود دارند بگویند. باری هنوز میرزا رضا که قاتل رسمی ناصرالدین شاه بود بملاحظه احترام ماه محرم و صفر در تهران زنده بود که حضرات را به قتل آوردند.

شرح شهادت مرحوم میرزا حسن خان و مرحوم حاجی شیخ احمد و مرحوم میرزا آقا خان

تفصیل این سوگواری آنکه در عصر ششم ماه صفر ۱۳۱۴ (۱) بود که در باغ شمال محمد علی میرزا با میر غضب بر بالین آنها آمده نخست شروع به استنطاق آنها کرد هر چه از آنها پرسید جواب صحیح و صریح به او دادند عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بدگوئی را گذارد. حاج شیخ احمد فحش زیادی در جواب او داد بنوعی که توکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند آن وقت خود حاجی شیخ احمد میر غضب را بطرف خویش دعوت نمود که زود باش مرا آسوده کن. همین که میر غضب نزد او آمد میرزا آقا خان دامان میر غضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش او را رها کرده نزد میرزا آقا خان آمد. حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش مدتی میر غضب در میان آنها سرگردان بود تا عاقبت اول حاجی شیخ احمد و بعد میرزا آقا خان و آخر میرزا حسن خان را به قتل رسانید و بموجب حکم امین السلطان سرهای آنها را پوست کنده و در آنها آرد کرده به تهران نزد او فرستادند. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. و سرها را فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر می گذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند. فردای همان شب که بچه ها توی رودخانه بازی می کردند سرهای بی پوست از زیر ریگ در آمده به میرزا صالح خان اطلاع میرسد فوراً می فرستد سرها را گرفته دفن می نماید و در صد پیدا کردن نمش آن شهدا بر می آید پس از تحقیقات معلوم می شود که نعشها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعشها خراب کرده اند. نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه می فرستد نعشها را از زیر خاک بدر آورده سرها را از جایی که دفن بود بیرون آورده به بدن ملحق می کنند. سپس غسل داده کفن کرده در قبرستان همان محله دفن می نمایند.

خدا خانه ظلم را خراب کند.

این بنده که مسود این اوراق هستم فقط چیزی را که مایه تسلی خود قرار میدهم تلافی و مکافات طبیعت است که با کشتگان این شهدا نمود. امین السلطان را که کشتند معلوم می شود که هنوز دست مکافات این کشته شدن را از برای او کفایت ندانسته و می خواهد اصلاً دودمان او را براندازد.

محمد علی میرزا را از تحت سلطنت بزیر آورد و آواره دیار نموده بد نام خاص و عام کرده باز هنوز معلوم نیست که عاقبت چه معامله با او خواهد کرد و همین که تا کنون او را زنده داشته دلیل است بر اینکه مکافاتش تا تمام است.

سلطان عبدالحمید هم که البته قصه اش بگوش هر کس رسیده. بی مناسبت ندیدم که این چند شعر را در خاتمه بنویسم.

ستانی همی زندگانی ز مردم	یکی هم بگیرد ز تو زندگانی
اگر چند جانها و تنها گذاری	وگر چند دینها و دلهاستانی
بناچار یکروز هم بگذری تو	مکافات بد را به خود بگذرانی

از برای بدست آوردن همین مختصر هم چند فقره از نوشتجات را به زحمت فراهم آورده و در صحت آن اهتمام نمود تا تاریخ زندگانی و شهادت آن مرحوم بقلم آید مهدی.

۱ - میرزا محمد خان بهادر روز شهادت میرزا آقا خان و همراهان او را روز ۴ صفر ۱۳۱۴ ه. ق ذکر می کند ص ۵۵ دیباجه هفتاد و دو ملت. ولی ناظم الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان روز ششم صفر نوشته است.